



ترویبه و عرفات در کشف الاسرار و عده الابرار رشیدالدین ابوالفضل میبدی

کشف الاسرار و عده الابرار تفسیری جامع از قرآن کریم است که بر مبنای تفسیر خواجه عبدالله انصاری و به عنوان شرح آن در ده جلد نگارش یافته...

مقدمه:

کشف الاسرار و عده الابرار تفسیری جامع از قرآن کریم است که بر مبنای تفسیر خواجه عبدالله انصاری و به عنوان شرح آن در ده جلد نگارش یافته و دربردارنده تفسیر تحت اللفظی، توضیح شان نزول و ناسخ و منسوخ بودن هر آیه و تفسیر عرفانی آن با مراجعه به احادیث و آوردن ابیات مرتبط است.

میبدی این تالیف را در 520 هجری قمری آغاز کرده و آنچه از متن کامل آن در دست داریم علاوه بر نثر روان مولف نشانگر سایر کمالات اوست، گرچه در مواردی بالضرورة کلام او از سیاق فارسی دور می‌شود.

وقوف در عرفات:

... قومی گفتند از بهر آن که ابراهیم را نمودند در خواب، که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود تا این خواب از حق است یا شیطان... از این جهت است که آن روز را ترویبه گویند، و ترویبه - تفکر - باشد.

پس شب عرفه دیگر باره او را نمودند، و روز عرفه بشناخت که آن خواب، نموده حق است نه نموده شیطان. از این جهت آن روز را عرفه نام نهادند و آن بقعه را عرفات.

... و گفته‌اند که ترویبه از آب دادن است. یعنی که رب‌العزه روز ترویبه چشمه زمزم [را] پدید کرد، و اسماعیل از آن آب سیراب شد، فسمی الترویبه لذلک.

و عرفات از آن است که جبرئیل فرود آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می‌نمود، و ابراهیم پذیرفت، و می‌گفت "قد عرفت، قد عرفت" پس بدین معنی - عرفات - خواندند.

ضحاک گفت: آدم که به زمین آمد به هندوستان فرود آمد و حوا به جده، و هر دو یکدیگر را می‌جستند تا به عرفات به یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را و شناختند، از این جهت او را عرفات گویند.

و گفته‌اند که اعتراف آدم به گناه خویش در این روز بود اندر آن بقعه، و از خداوند - عزوجل - مغفرت خواست به آن که گفت: "ربنا ظلمنا انفسنا"

و مردم نیز که به آن موقف رسند اتباع سنت آدم را، همه به گناه خویش معترف شوند، و تضرع و زاری کنند، پس عرفه و عرفات از - اعتراف - گرفته‌اند، یعنی که گناهکاران در آن موقف ایستاده به گناه خویش معترف شوند.

و گفته‌اند که عرفات از آن است که دوستان خدای آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند.

پیربزرگ بوعلی گفت: در موسم، ایستاده بودم و مردمان را دیدم که اندر عرفات کاری از پیش نمی‌بردند، برگشتم [و] روی به کوه نهادم. چندان بر شدم که گفتم مگر اینجا هرگز کسی نرسیده است... [و] چون بر سر آن کوه شدم عالم خود بر آنجا دیدم، چنانک صحرا سر کوه بود، همه جوانان دیدم موی سرشان تا سفتشان فرو آمده و چنان مراقب حق بودند که اگر شان بجنابیدی آگاهی‌شان نبود، و آفتاب صورت را هیچ شعاع نمانده بود. از شعاع آفتاب معرفت ایشان...

کسی سوال کرد از پیر بزرگ که ای شیخ هر که بر آن کوه شود ایشان را ببیند؟

گفت: اگر بدیدیشان فرود آرندیشان، نه هر چشمی ایشان را ببیند و نه هرکسی به ایشان رسد.

[و] گفت: چون آفتاب فرو شد مؤذن بانگ نماز گفت، و امام در پیش شد، و من با ایشان بایستادم در نماز... اندر میانه نماز بر باطن من بگذشت که اهل عرفات خود از کدام سو شدند [که] آن یک اندیشه مخالف برایشان فرود نشد؟

چون سلام باز دادند، امام از آنجا که بود به من باز نگرست و اشارت کرد که باز گرد.

با خود گفتم که این آن جماعت نیستند که پشت بر ایشان شاید کرد. همچنان روی سوی ایشان باز پس آمدم.

از کرامت ایشان همان ساعت چون باز نگرستم به زمین عرفات رسیده بودم و کرامتی دیگر دیدم، آنکه بر من پوشیده بود که قوم به کدام سو شده‌اند، همی گزاف سر در نهادم و رو به قوم در افتادم و نخست قطاری که دیدم شتران رهبان خود دیدم، و از ایشان هیچ کس نگفت که بوعلی تو کجا بودی؟

بدانستم که رب‌العزه مرا از چشم و دیدار ایشان غایب نگردانیده بود.

چگونه باید به حج رفت؟

هر که به پای رود، کعبه را زیارت کند و هر که به دل رود کعبه به زیارت وی می‌شود.

حج عوام و حج خواص:

عوام به نفس رفتند، در و دیوار دیدند، خواص به جان رفتند، گفتار و دیدار یافتند.

او که به نفس رود رنج یابد و زیان باز کشد، تا گرد کعبه برآید.

و این که به جان رود، بیارامد و بیاساید، و کعبه خود گرد سرایش برآید.

